



■ بهرام راد

بهرام راد

بهرام راد در هشتم مرداد ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد. تحصیلات دبیرستانی‌اش را در مدرسه البرز گذراند و همانجا بود که با شرکت در مبارزات دانش‌آموزی، نخستین تجربیات سیاسی خود را به دست آورد. در سن هجده سالگی برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و در دانشگاه ایالتی کالیفرنیا، در شهر هیوارد، ثبت نام کرد.

بهرام به لحاظ شوقی که برای مبارزهٔ سیاسی داشت، به زودی به یکی از عناصر مؤثر کنفدراسیون تبدیل شد. در تشکیل انجمن دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا که از فعال‌ترین واحدهای سازمان دانشجویان ایرانی در آمریکا و کنفدراسیون جهانی بود، نقش برجسته‌ای بازی کرد. دوستانی که در آن سالها به «خانهٔ ایران»، مرکز انجمن دانشجویان ایرانی در شمال کالیفرنیا رفت و آمد داشتند، از فعالیت‌های خستگی ناپذیر بهرام باخبرند. می‌گویند این واحد در آغاز چند عضو بیشتر نداشت و پس از مدتی کوتاه صدها نفر را به صفوف خود جلب کرد و در این کار، راد نقشی مهم داشت. بهرام بارها از طرف همین انجمن به عنوان نماینده در کنگره‌های سازمان در آمریکا شرکت کرد و در فعالیت‌های دفاعی که برای نجات جان زندانیان سیاسی از زندان‌های شاه سازماندهی می‌شد، شرکتی مؤثر داشت. او علاوه بر این، در تلاش‌های پیگیر بین‌المللی انجمن دانشجویان برای مبارزه با تبعیض نژادی در آمریکا و حمایت از جنبش سیاه‌پوستان آن کشور شرکت می‌کرد.

در آن سالها، شهر برکلی در شمال کالیفرنیا، مرکز مبارزه بر ضد جنگ ویتنام

بود. دانشجویان دانشگاه کالیفرنیا در برکلی و نیز دیگر دانشگاه‌های شمال کالیفرنیا فعالانه به نقش آمریکا در ویتنام اعتراض می‌کردند و گاه کار این اعتراض زد و خوردهای خیابانی منجر می‌شد. انجمن دانشجویان ایرانی شمال کالیفرنیا در این مبارزات حضور و شرکتی پیگیر و گسترده داشت و بهرام هم به سان یکی از فعالان انجمن، معمولاً در صف اول این تظاهرات بود. تصویر نبردهای خیابانی آن روزها در شهر برکلی صفحات روزنامه‌های جهان را پوشانده و به یکی از مهم‌ترین مباحث رسانه‌های گروهی جهان بدل شده بود.

بهرام در آغاز فعالیت‌های سیاسی‌اش در خارج از کشور به جبهه ملی ایران پیوست. در عین حال، مانند دیگر فعالان سیاسی آن زمان تحولات انقلابی در کویا، ویتنام و الجزایر را هم دنبال می‌کرد. شور و شوق انقلابی بهرام او را در جریان اوجگیری مبارزات مسلحانه در جنبش ضداستعماری قرار داد. دیری نپایید که اهداف جبهه ملی دیگر چهارچوب مناسبی برای آمال و اندیشه‌هایش نبود. او راه حلی انقلابی می‌جست و در پی همین جستجو با سازمان انقلابی آشنا شد.

چندی پس از آنکه بهرام به صف هواداران سازمان انقلابی پیوست، تشکیلات این سازمان در نتیجه اختلافاتی که در «جلسه کادرها» بروز کرده بود با بحرانی جدی روبرو شد. اخبار و شایعات این بحران، هواداران سازمان در آمریکا را به بلاتکلیفی دچار کرد. برخی با انشعابیون معروف به «کادرها» همدل بودند و بعضی با سازمان انقلابی همبستگی داشتند. بهرام بر آن شد که از نزدیک با چند و چون این اختلافات آگاهی یابد. به آلمان سفر کرد و به تفصیل با رهبران هر دو جناح به مذاکره نشست و بالأخره به این نتیجه رسید که حق با سازمان انقلابی است و در صف سازمان ماند. در آن زمان، او جوان‌ترین عضو سازمان انقلابی بود.

بهرام با مواضع مستحکمی در دفاع از سازمان انقلابی به آمریکا بازگشت و نقشی مهم در حفظ این تشکیلات در مقابل حملات «کادرها» به عهده گرفت. وظایف سازمانی در سال ۱۹۷۰ سبب شد که بار دیگر به اروپا سفر کند. این بار مسئولیت رهبری فعالیت‌های دانشجویی سازمان انقلابی به او محول شد. در همین دوران به رهبری واحد آلمان و پس از چندی به عضویت در هیأت اجرائیه سازمان انقلابی در خارج از کشور برگزیده شد.

درآستانه انقلاب به ایران بازگشت و با تشکیل حزب رنجبران به عضویت در دفتر

سیاسی آن حزب انتخاب شد. گرچه همواره درگیر مسائل عملی سازمان بود، اما هرگز از مطالعه و بسط دانش نظری خود غافل نبود. تیزهوشی و درایتش سبب شد تا با سرعتی به راستی حیرت‌آور بتواند آثار سیاسی را بخواند و مهم‌ترین نکاتشان را دریابد. در تحلیل مسائل سیاسی توانا بود. شاید بهترین توصیف از سجایای اخلاقی و انسانی او را در گفتاری می‌توان سراغ گرفت که یکی از هم‌زمان بهرام، که از همان آغاز فعالیتش، همراه او بود، پس از مرگ بهرام در نشست از یاران قدیم بیان کرد. عین سخنانش را می‌آورم:

عقابی بود که هرگز از پرواز خسته نشد.

سلام بر شهدا، سلام بر پویندگان راه تاریخ

باز هم بار دیگر زندگی و جبر تاریخ ما را برای بزرگداشت پرپر شدن لاله‌ای سرخ به دور هم جمع نموده است. نمی‌توانیم غم واقعی را که می‌گوید (ایکاش او می‌بود و ما رفته بودیم) پنهان کنیم. يك بار دیگر از تاریخ می‌پرسیم: چرا همیشه عاشقان نور و زیبایی؟ چرا عقاب‌های اوج‌گیرنده متفکر و انسان‌دوست باید زودتر بروند و ما ماندگان یاد آنها را گرامی بداریم؟ وقتی خبر شهادت این انسان میهن‌پرست و آزادیخواه رسید همه گفتیم نه، نمی‌تواند او باشد. حتماً اشتباهی رخ داده است. آیا خبر درست است؟ مگر همین حرف را برای ترانه و فرهاد و فرهومند و شهدای دیگر زدیم؟ مگر همین حرف را برای شهدای مجاهد و پیکار، چریک و گرد و ترک زدیم؟ آری تاریخ، تکامل و بی‌رحمی، جنگ و صلح، عشق و نفرت، شادی و غم را با هم آمیخته است و ما باید هر دو را ببینیم و آموزش را سرلوحه کار قرار دهیم و به عنوان بخشی از این تاریخ در حین گریه و غم، تکامل و آینده شکوفا را در نظر داشته باشیم. بدینسان است که گردهمایی ما آگاهانه با تاریخ دست و پنجه نرم می‌کند و ما از اینکه تسلیم جبر شویم، از اینکه آه بدون فریاد برآوریم، از اینکه غم بدون کینه در خود به وجود آوریم پرهیز می‌کنیم و گستاخی به خرج می‌دهیم که مگر می‌شود ساکت ماند و تاریکی پوک مغز چنان روح انسان‌ها را بمکد؟ خیر ما روح بهرام عزیزمان را زنده می‌کنیم و همراه او به ستیز خود ادامه می‌دهیم.

به یاد دارم، چندین سال قبل وقتی صمد بهرنگی شهید شده بود و جلسه یادبودی برای او در شهر برکلی در شمال کالیفرنیا برگزار کردیم، مسئولیت اجرای سخنرانی در باره زندگی و مبارزه صمد بهرنگی به عهده بهرام گذاشته شد. سالها بعد در اروپا بودیم که خبر شهادت پرویز واعظزاده و بقیه رفقا رسید. در جلسه‌ای او دوباره مسئول سخنرانی یادبود شد. بهرام با قلم و بیان زیبا و شیوای خود در چنین جلساتی آنچنان روح امید تازه می‌دمید که در آخر جلسه گرچه اشک در چشم و غم در دل داشتیم، ولی همگی داوطلب حرکت به جلوی جبهه می‌شدیم. در این سخنرانی‌ها او

روی يك مطلب تأکید و آموزش آن را در درجه اول قرار می‌داد که: هم صمد و هم واعظزاده و رفقاییش به حرف‌ها عمل نمودند و محک اصلی يك انقلابی واقعی عمل کردن به حرف‌هایش و حرکت اوست. این بزرگ‌ترین درسی بود که او از زندگی و مبارزه آنها بیان می‌کرد. و امروز ما از کسی یاد می‌کنیم که همان مهم‌ترین درس انقلاب را به کار بست و مانند يك انقلابی بزرگ حرف و عملش را توأم نمود و بالأخره در راه مردمی و مرامی که سالیان دراز از آنها سخن و بحث و جدل کرده بود، عزیزترین ثروت زندگی خود، یعنی جاننش را فدا نمود.

باز به یاد دارم هنگامی که ما سالهای اول عمر سیاسی‌مان را می‌گذراندیم و در سازمان انقلابی که تازه تأسیس شده بود متشکل شده بودیم و کل جنبش چپ آن موقع تحت تأثیر انقلاب کوبا دچار کاستریسم بود، حوزه سازمان انقلابی در شمال کالیفرنیا تصمیم گرفت که به تمرین‌های جنگ پارتیزانی بپردازد و خود را از نظر جسمانی و آموزش نظامی به سبک راه چه‌گوارا آماده نموده تا سپس سعی نماید از طریق مرز افغانستان خود را به داخل کشور رسانده و فعالیت کند. بدین منظور ما هفته‌هایی زیاد به کوه‌های اطراف رفته و تمرین‌های مختلف به خصوص پیاده‌روی و کم‌غذایی می‌دیدیم. در یکی از این شب‌ها بعد از پیاده‌روی طولانی در عرض روز که دور آتش جمع شده بودیم، رادیو خبر مرگ دکتر مصدق را داد. در آن لحظه هر رفیقی تحت تأثیر آن خبر و شور و شوق انقلابی با رفقای دیگر در زمینه ادامه مبارزه تا آخرین لحظه عهد و پیمانی بست. نوبت به بهرام رسید. او گفت:

رفقا من از شما خواهشی دارم و آن این است که اگر روزی در آینده دور و یا نزدیک در اثر تزلزل، من رفیق نیمه‌راه از آب در آمدم و به انقلاب و خلق پشت کرده و خیانت نمودم، خواهش من این است که مرا با تیر خلاص از این بدبختی خلاص کنید.

بهرام عزیز، گرچه امشب بس تاریک و دل‌هایمان سنگین است، اما گرمی و نور زندگی کوتاه ولی پرطغیان تو کاری صد چندان کار آتشکده‌های آتش را کرده است و خواهد سوخت و خواهد سوخت، تا این جانیان دیوانه پوک مغز را ببلعد و تیرهای خلاص را در مغزهای تک تک آنها رها کند.

با او حدود پانزده سال آشنایی داشتم و در يك سازمان و يك حزب مبارزه نمودیم. شرح حال زندگی این متفکر میهن‌پرست باید در جزوه‌ای یا کتابی جداگانه نوشته شود، چون برای جوانان امروزی و نسل آینده آموزش‌های زیادی در آن است. امشب شاید بهتر باشد فقط چند خطی در باره او تا آنجا که به خاطر می‌آید بگویم و سپس چند خصوصیت برجسته او را که تأثیری عظیم روی اطرافیان می‌گذاشت بشمارم.

او هفده، هجده سال پیش نداشت که برای ادامه تحصیل به خارج آمد و در دانشکده ایالتی هیوارد در کالیفرنیا مشغول تحصیل شد. از همان روزهای اول در جنبش دانشجویی - کنفدراسیون - فعال شد و خودش از بنیانگذاران انجمن شمال کالیفرنیا و کنفدراسیون در آمریکا بود. در آن موقع علاوه بر کنفدراسیون در این منطقه، جبهه

ملی به طور مخفیانه فعالیت می‌نمود و اکثر مبارزین جوان این منطقه که در حقیقت جزیی از نسل بعد از کودتای ۲۸ مرداد بودند در این سازمان متشکل می‌شدند. بهرام نیز تحت تأثیر جو سیاسی آن موقع به جبهه ملی پیوست. در همین دوران بود که به طور سیستماتیک دست به مطالعه تاریخ ایران و جهان، فلسفه و تئوری‌های انقلابی قرون گذشته و حال زد. کم کم عقایدش فرموله شد و شکل گرفت. از همان اوایل کار همراه مطالعات وسیع سیاسی و فلسفی، در عمل مبارزاتی خارج کاملاً فعال شد. اواسط دهه ۱۹۶۰ بود که سازمان انقلابی در خارج از کشور به وجود آمد و چندی بعد در شمال کالیفرنیا نیز دست به سازماندهی زد. بسیاری از جوانان که در اثر مطالعه و تجربه کلی به محدودیت فعالیت در جبهه ملی پی‌برده بودند و به خوبی می‌دانستند که این تشکیلات با شعار «راه ما راه مصدق است» نمی‌تواند راه رهایی خلق‌های میهن باشد. جوانانی که هرچه بیشتر به مارکسیسم-لنینیسم روی می‌آوردند، مانند تشنه‌لبان به دنبال جوی آب منتظر تشکیلاتی بودند که بتواند به نیازهای واقعاً انقلابی آنها پاسخ داده و راه رهایی خلق‌های ایران را به طور علمی ترسیم و عملی نماید. از این رو به وجود آمدن سازمان انقلابی در آن موقع مانند نور امید بود که صدها نفر از جوانان چپ آن موقع را به خود جلب نمود.

در چنین شرایطی بود که بهرام همراه تعداد دیگری از رفقاییش از تشکیلات جبهه ملی جدا شد و به سازمان انقلابی پیوست. از این دوره تا مرگ پرافتخارش، زندگی شخصی و سیاسی او با موجودیت سازمان انقلابی و سپس حزب رنجبران عجین و یکی بود. او مبارزه مخفی متشکل خود را همراه با مبارزه علنی در کنفدراسیون برای سالیان زیادی که در خارج بود ادامه داد. در کلیه پس و پیش‌های جنبش شرکت فعال نمود و بارها نماینده و دبیر واحدهای کنفدراسیون شد. در اوایل سالهای دهه ۷۰ بود که به اروپا رفت و در آلمان در شهر هامبورگ همراه همسرش سکنی گزید. در طول مدتی که در اروپا بود همواره مطالعات اجتماعی، سیاسی و فلسفی خود را دنبال نمود و کم کم به معنی واقعی، یک محقق و تاریخ‌شناس خوب دوران خود گشت. در اروپا همراه فعالیت کنفدراسیون همچنان به مبارزه مخفی در سازمان انقلابی ادامه داد و کم کم به سطوح بالاتر سازمان ارتقاء پیدا کرد و مسئولیت‌های بیشتری را به عهده گرفت. در سال ۱۹۷۵ به رهبری سازمان انقلابی انتخاب شد. مسئولیت‌های او متنوع و متعدد بود. بسیاری از آثار تبلیغاتی داخلی سازمان انقلابی یا اثر اوست یا با کوشش و مجاهدت او تهیه شده است.

مدتی مسئول کار تعلیماتی بود و مدتی مسئول انتشارات علنی سازمان. بسیاری از مقالات ستاره سرخ آن زمان متعلق به اوست. مدتی مسئول دانشجویی سازمان انقلابی بود و زمانی دیگر مسئول کار تحقیقی و بررسی و همین‌طور چون نسبتاً خوبی داشت هرکجا که احتیاج بود، هم او پیشقدم و داوطلب می‌شد و هم سازمان او را انتخاب می‌کرد. زندگی مبارزاتی در خارج ادامه داشت تا ضرباتی که به بخش

داخل سازمان انقلابی خورد. آنگاه که بخش خارج به کمک بخش داخل شتافت و با ارسال کادرهای مخفی بخش داخل را تقویت نمود، او از اولین داوطلبین اعزام مخفیانه به داخل کشور بود. بنا به درخواست خودش و رهنمود سازمانی برای تدارک بازگشت به داخل کشور مدتی مخفیانه به کویت رفت و در آنجا کارگری ساده شد. در میان کارگران ایرانی کار می‌کرد تا نوبت اعزامش برسد. در همین دوران بود که جنبش توده‌ای در داخل کشور رو به اوج نهاد و می‌رفت تا وجود حکومت سیاه پهلوی را در هم بریزد. سازمان انقلابی بهرام را همراه بقیه رفقا قبل از خروج شاه خائن به ایران اعزام داشت. اولین وظیفه او همراه بقیه رفقا تأسیس نشریه عدالت بود. همراه این وظیفه به طور وسیع دست به سازماندهی زد. در به وجود آوردن پایه‌های جدید سازمان انقلابی در ایران نهایت سعی را نمود.

در قیام بهمن، شب دوم با او و چند رفیق دیگر همراه مردم به یادگان جمشیدیه حمله کردیم. مانند همیشه بهرام در جلو می‌دوید. بعد از آنکه تعداد نسبتاً زیادی اسلحه و فشنگ و غیره بر دوش و پشت گذاشتیم و آمدیم، از لای میله‌های پارک لاله در محل تاریکی جمع شدیم که اوضاع را ارزیابی کنیم. قرار شد به غیر از دو نفر، بقیه اسلحه‌ها را به خانه مورد نظر ببرند و دو نفر صبرکنند تا بقیه دست خالی برگشته و با هم بقیه وسایل را ببریم. من و او ماندیم. در این موقع گفت: (یک نفر اینجا کافی است. تو بمان و من باز بروم یک سری دیگر بیاورم.) پر از شور و شوق بود. دوباره رفت. مدتی بعد یک جعبه بزرگ فشنگ روی دوشش گذاشته بود و نفس زنان رسید. در تاریکی گفت: (اینها یک روزی به درد می‌خورند.)

بعد از قیام بهمن و با وجود آمدن دموکراسی نسبی، سازمان انقلابی کل تشکیلات داخل را تجدید سازماندهی کرد. در این دوران بهرام زمانی مسئول تبلیغات، زمانی مسئول رنجیر و سپس مسئول بخش کارگری سازمان انقلابی و بعد از آن مسئول بخش کارگری حزب رنجبران شد. در به وجود آوردن اتحادیه‌ها و کمیته‌های کارگران، برای مدتی که این مسئولیت را داشت نقش بسیار فعالی ایفا نمود. بعدها نیز در مسئولیت‌های دیگری انجام وظیفه می‌نمود که چون دو سال اخیر همدیگر را کم دیده‌ایم اطلاع دقیق از مسئولیت‌های جدیدش ندارم. فقط می‌دانم که بعد از مخفی شدن کامل حزب در این یک سال و نیم اخیر، او هم مخفی شده و در شرایط سرکوب فاشیستی رژیم به طور مخفیانه به مبارزه ادامه می‌داد. از آنجا که او سخنگوی علنی حزب بود، بعد از کودتای خرنده خرداد ماه ۱۳۶۰، رژیم نیرو تمرکز داده بود که او را دستگیر کنند. از این رو چند بار به خانه او حمله کردند ولی خوشبختانه موفق به دستگیری او نشدند. امیدواریم که به زودی بتوانیم شرح حال دقیق‌تری از زندگی و مبارزه او را در شرایط نوین مخفی به دست آورده و به چاپ برسانیم.

بهرام در چهارچوب و دوران زندگی کوتاه، عقابی بود که هرگز از پرواز خسته نشد.

پرواز در هوای بحرانی و طوفانی، او فضا را می‌شکافت و اوج می‌گرفت. مانند مرغ امید پر از امید بود و هرگز فکر نمی‌کردی که روزی این سیمرغ زمانه غمگین و یا مأیوس شود. چون منطق و فکر و احساسات را در پراتیک مبارزه می‌آمیخت و به اطرافیان نیرو می‌داد و دیگران را به حرکت درمی‌آورد. چند خصوصیت برجسته او را می‌شمارم:

او هر جا مبارزه عملی بود داوطلب شرکت در آن می‌شد. چه در دورانی که در خارج بود و چه بعد، همیشه در مبارزه پیشقدم بود. از سختی و سرشکستن و دستگیری و زد و خورد ترسی نداشت. در مبارزات دانشجویی خارج در تظاهرات و زد و خورد های آن دوران همیشه پیشقدم بود. در دوران مبارزه داخل کشور هم همه جا بدون احساس خطر پیشگام می‌شد. چون سخنگوی علنی سازمان و سپس حزب بود، می‌دانست که در فلان سخنرانی که قرار است داشته باشد، مخالفین به خصوص حامیان حزب توده جو تشنج و زد و خورد را آماده نموده‌اند، ولی هرگز ترسی بر دل راه نمی‌داد. پیشقدمی او در عمل مبارزاتی اولین خصلت بزرگ این انقلابی بود. عقیده سفت و سختی در باره عمل و معیار پراتیک داشت. بارها می‌گفت: (سنگها در آب و رود است که صیقل می‌شوند و در این حرکت است که سنگ قیمتی از سنگ ارزان قیمت تشخیص داده می‌شود.) بعد از مخفی شدن کامل حزب شنیده‌ایم که او مانند همیشه در بر طرف کردن مشکلات بی حد حزبی در فاشیستی‌ترین شرایط، شبانه روز انرژی صرف می‌نمود و پیشقدمی خود را در این مرحله نیز از دست نداد. در دوران عمل قرار گرفتن بهرام، از آنجا نشئت می‌گرفت که دانش تئوریک خوب و پخته‌ای داشت. طرفدار مجهز شدن به تئوری و علم و دانش بود. این موضوع همراه هوش و ذکاوت فوق العاده، کم کم او را به متفکری تاریخ شناس تبدیل نمود. به یاد دارم چون سالها در اروپا زندگی می‌کرد و من هم در آمریکا بودم، هر از گاهی که همدیگر را در جلسهای و یا مجمع دانشجویی می‌دیدیم، همیشه لیستی از کتب مورد نیاز را به من می‌داد و از من می‌خواست آنها را از آمریکا تهیه کرده و برایش بفرستم. اکثر کتابها در زمینه تاریخ فلسفه، تئوری‌های مختلف اجتماعی و تاریخ تمدن بود. هر از گاهی درخواست کتابهای جدید راجع به آخرین پیشرفت‌های صنعت و تکنولوژی نیز می‌نمود. همانطور که ذکر کردم، بسیاری از مقالات سناره‌سرخ‌های سازمان انقلابی و سپس نشریه رنجبر، نوشته‌های او می‌باشند. همچنین بسیاری از جزوات و کتب تهیه شده برای تعلیمات داخلی سازمانی نیز توسط او و یا با کمک او تهیه شده است. خلاصه این مرغ پر امید نه تنها به پرواز می‌اندیشید و همیشه در پرواز بود، بلکه همراه بال زدن‌ها و ستیز با تاریخ و حرکت به جلو، مطمح نظرش بود. تفکر و دانش عمیق داشت و چشم و مغز خود را برای باز نمودن این پرواز به کار می‌گرفت. بنابراین مطالعه و تفحص در تاریخ تئوری، فلسفه و پیشرفت تکنولوژی با ارتقاء سطح سیاسی و آگاهی اجتماعی، همه به

منظور به کار بردن و تلفیق آنها برای کشف تئوری انقلاب و سعادت‌مندی ایران عزیز، این خصلت برجسته دیگر او بود.

دوستانی که در جنبش توده‌ای سخنرانی‌ها و نقطه نظرات او را به یاد دارند، می‌دانند که در زمینه وحدت با نیروهای بینابینی دارای نقطه نظرات بسیار درستی بود. هنگامی که کل جنبش دچار چپ روی می‌شد، او با برخوردی نسبتاً متعادل سعی می‌نمود که تا حد ممکن راه صحیح را تبلیغ کند و دیگران را ترغیب می‌نمود که به جمع‌بندی‌های گذشته خوب توجه کنند. در عین حال در زمان وحدت، به مبارزه سیاسی و ایدئولوژیک اهمیت خاصی می‌داد.

و اما از تمام خصوصیات برجسته او، آنچه بزرگ‌ترین تأثیر را بر من داشت، با شما در میان می‌گذارم که شاید به طور اتفاقی برای نسل جوان کنونی که در دوران بسیار حساس فعلی پا به مبارزه سیاسی می‌گذارد، آموزنده‌ترین درسی باشد که می‌توان آموخت.

همانطور که می‌دانید يك سازمان، یا يك حزب زنده و جدی سیاسی اگر واقعاً می‌خواهد زنده و جدی بماند باید مرتب به مبارزات ایدئولوژیک و سیاسی درونی و بیرونی بپردازد. باید مرتب از طریق مبارزه ایدئولوژیک روح و افکار حزب را صیقل دهد و با درایت و آگاهی کامل تبلور مبارزه طبقاتی جامعه را در خود هدایت نماید. بهرام نمونه بسیار عالی يك کمونیست در این زمینه بود. او تلاش بسیار زیادی برای ایجاد محیط گرم سیاسی به منظور پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک و نظری در داخل سازمان و حزب می‌نمود. به علاوه اینکه طراح بسیاری از مسائل بود، با هر مساله جدیدی که طرح می‌شد، کلنجار سیاسی-ایدئولوژیک می‌رفت. هیچ مساله و موضوعی را بدون چون و چرا نمی‌پذیرفت. هیچ چیز را نمی‌خواست که گرچه از طرف او طرح شده، بدون گفتن چرا و چگونه قبول شود. تحقیق و بررسی و مجادله و بحث در اطراف کلیه مسائل سیاسی یکی از خصلت‌های برجسته او بود. از این رو بود که بسیاری از اوقات دارای نقطه نظرات درست بود. مثلاً در آخرین اشتباهی که حزب ما کرد و دچار راست روی شد، بهرام در تصحیح این اشتباه و کمک در برداشتن قدم به جلو نقش کاملاً فعالی داشت. این کار را از طریق مبارزه ایدئولوژیک-سیاسی سالم انجام می‌داد. در اینجا باید به سبک کار و روحیه او در مبارزه ایدئولوژیک نیز اشاره‌ای بشود چون برای بسیاری از جوانان بس آموزنده است.

در مواردی که بحث‌های سیاسی مختلفی در می‌گرفت و نظرات گوناگون بیان می‌شد، در مواقعی که نظرات او در آن جمع تصمیم گیرنده در اقلیت قرار می‌گرفت و یا حاضران در جلسه، نظر مخالف بهرام را تأیید می‌کردند، هرگز از پاقشاری و توضیح نظر خود ابا نمی‌کرد و با اینکه در آن لحظه می‌دانست نظرش مورد قبول واقع نخواهد شد، باز هم به توضیح مسائل می‌پرداخت و خلاصه هرگز اجازه نمی‌داد به اصطلاح رایج «مرعوب» جو موجود شود. او اصولاً به «جو ارعاب» اعتقادی

نداشت، چون می‌گفت هر کس مرعوب شود اشتباه اصلی از اوست یا به قول او «ترسو» است. بنابراین شهامت ویژه‌ای به خرج می‌داد که از معتقدات و نظر خود در هر جا و هر شرایط دفاع کند و به بیان آن بپردازد. در این زمینه، زمینه مبارزه ایدئولوژیک فعال و بیان نظرات، به خصوص در شرایطی که می‌دانست در اقلیت است و یا جو چیز دیگری را می‌پسندد، نمونه برجسته یک مبارز کمونیست بود. جالب اینجاست که بعد از بیان و پافشاری و تحلیل نظرات خود در جمع تصمیم گیرنده، چه نظرش قبول می‌شد و چه نمی‌شد، برخوردش با کسانی که موافق و مخالف او بودند به طور یک نواخت بسیار گرم و متواضعانه بود.

احساسات عمیق او نسبت به رفقا و احترام به تصمیم‌گیری جمع، آنچنان انسانی از او ساخته بود که هرگز اجازه نمی‌داد احیاناً اختلاف نظر عقیدتی کوچکترین کدورتی ایجاد کند.

در اینجا باید نکته دیگری را بازگو کنم. در لحظاتی که تصمیم‌گیری‌ها بر خلاف نظر او بود و در پایان مثلاً یک رأی‌گیری که او در اقلیت بود، مانند بسیار مواقع دیگر که کل سازمان و حزب با مشکلات روبرو می‌شد، لبخند از صورت او دور نمی‌شد. با بیان یک شوخی و یا حرفی، خنده به لبان بقیه می‌آورد و روحیه می‌داد. یک سیاست ریخته می‌شد و یا تصمیم‌گیری انجام می‌گرفت، مدت‌ها می‌گذشت در پراتیک صحت و سقم یک سیاست و یا تصمیم معلوم می‌شد. اگر در پراتیک مثلاً روشن می‌شد که او قبلاً اشتباه کرده بود، با روحیه آموزنده والائی که داشت از طریق انتقاد از خود سعی می‌کرد که روش‌های همان سیاست انتخاب شده را بالا برد. اما جنبه مهم در آن بود که اگر پراتیک مبارزه صحت حرف او را ثابت می‌کرد، در این هنگام بود که شخصیت برجسته او ظاهر می‌شد و روحیه انقلابی او به اوج انسانیت می‌رسید. اگر پراتیک صحت گفتار و نظر او را ثابت کرده بود و حتی در مواقعی که اکثریت در اشتباه بودند، هرگز و هرگز یک بار هم نشد که از او شنیده شود (من گفتم) و یا (من آن موقع درست می‌گفتم و شما اشتباه) و یا به نوعی غیر مستقیم بخواهد این احساس را به مخاطب منتقل کند که او درست می‌گفته و بقیه اشتباه.

هرگز، هرگز چنین انسانی نبود. در مواقع پیروزی و موفقیت یا شکست و اشتباه هر چه بود مال کل بود و کل بود که با هم جلو می‌رفت و او جزئی از کل بود و در صورت موفقیت یا شکست تأکید بر جمع‌بندی و بالا بردن آموزش همگانی بود. بنابراین او حرفش را می‌زد، مبارزه ایدئولوژیک را می‌نمود با جو موجود حرکت نمی‌کرد، بلکه مانند انسانی عقیده‌مند و پای‌بند اصول به عقاید خود، عقیده‌اش را بیان نموده، شکست و پیروزی را از آن همه و جمع می‌دانست و هرگز (من، من) نداشت. در هنگام پیروزی و موفقیت علیه مغرور شدن هشدار و در هنگام شکست تأکید بر جمع‌بندی و آموزش می‌نمود. اما بیان تمام این خصوصیات برجسته بدون ذکر آخرین سبک این رفیق عزیز بی معنی می‌نماید. آن هم اعتماد او به آرای و حفظ انضباط در زمینه

اجرای مرکزیت بود. او حرفش را می‌زد و مبارزه‌اش را می‌کرد و مدت‌ها بعد در هنگام جمع‌بندی، بدون برجسته نمودن نقش خود در پیروزی و یا میرا نمودن خود در شکست، در این فاصله علیرغم نظر سیاسی خود نمونه بارز و برجسته مجری رهنمودهای سیاسی حزبش که بیان‌کننده روند فکری اکثریت و یا روند اصلی اجزای حزب در هر زمان است، می‌بود.

او واقعاً نمونه اجرای انضباط حزبی بود. بعد از آنکه حرف‌ها زده می‌شد و تصمیم‌گیری‌ها انجام می‌گرفت، دیگر برای او اینکه کسی چه عقیده‌ای قبل از تصمیم‌گیری جمعی داشته مطرح نبود. یادش شاد و سنتش پایدار باد. ایمان او به جمع و رفقایش بسیار بود. بارها گفته بود که اگر با هم ادامه دهیم و روی جمع‌بندی و آموزش پافشاری کنیم، روزی بر کلیه مشکلات فایق خواهیم گشت. این بود بعضی از خصوصیات انسانی که او را به عنوان یک رفیق حزبی، یک کمونیست، یک میهن‌پرست واقعی و یک انسان آزادمنش از دست دادیم.

از دست دادیم عزیزی را که برج نوری بود که در دل‌هایمان تخم امید و پیگیری را می‌کاشت. از دست دادیم رفیق مهربانی را که می‌توانست راه دیگری بگزیند و همه می‌دانستند با آن استعداد‌های فراوان اگر می‌رفت به دنبال زندگی معمولی، چه بسا در جامعه کنونی متفکری انسان دوست و برجسته و معروف می‌گشت. و چه بسا راحت‌تر زیسته و عمری طولانی‌تر می‌داشت. اما مگر ایرج فرهمند که از نظر دانش و مقام علمی امروزی جزو افراد نادر موجود بود راه دیگری رفت؟ مگر خسرو روزبه که جزو نوابغ عصر ما بود راه دیگری رفت؟

و همینطور صمد بهرنگی و دیگرانی که آنچنان استعداد‌های ویژه‌ای داشتند که قادر به زندگی دیگری نه لزوماً در خدمت ارتجاع، بلکه مانند یک نویسنده یا دانشمند و پژوهشگر برجسته‌ای حتی در خدمت جامعه زیست کنید، راه دیگری رفتند؟ چه می‌شود که این انسان‌ها راهی را می‌روند که در هر لحظه آن مشکلات و مرگ ممکن است به استقبال آید. آن چه انگیزه‌ای است که رها می‌کنند زندگی معمولی را و به استقبال دریدن تاریکی‌ها و پیمودن کوه‌ها و کوره‌راه‌ها می‌روند؟

مرام، آرمان و نقطه نظرات فلسفی و اجتماعی بدون شك نقش زیادی در ساختمان این انگیزه دارند. ولی آنچه اساس این انگیزه‌هاست و نه هر کس آن را می‌تواند تا این حد داشته باشد، عشق و علاقه زایدالوصف این برگزیدگان فکری به انسان‌های و امانده دیگر است. آنها زندگی را در رهایی خلق‌ها می‌بایند. آنها عاشقان مجنون‌واری هستند که این نیروی عشق و ایمان به خلق را محرکه اصلی حرکت خود قرار داد‌اند. برای ساختن جامعه‌ای سالم تلاش می‌کنند. سراسر زندگی‌شان وقف فداکاری‌هاست.

بعد از آغاز حمله رژیم جمهوری اسلامی به حزب رنجبران، بنا بر تصمیم حزب قرار

شد بهرام برای مدتی از ایران خارج شود. او که بیماری معده شدیدی داشت، می‌بایست برای نمونه‌برداری و معالجه به اروپا می‌رفت. هنگامی که برای خروج از کشور همراه يك قاچاقچی از تهران به مرز ترکیه می‌رفت در طول راه، در جاده خوی به سلماس، اتوموبیل‌شان دچار تصادف شد و بهرام جان باخت.

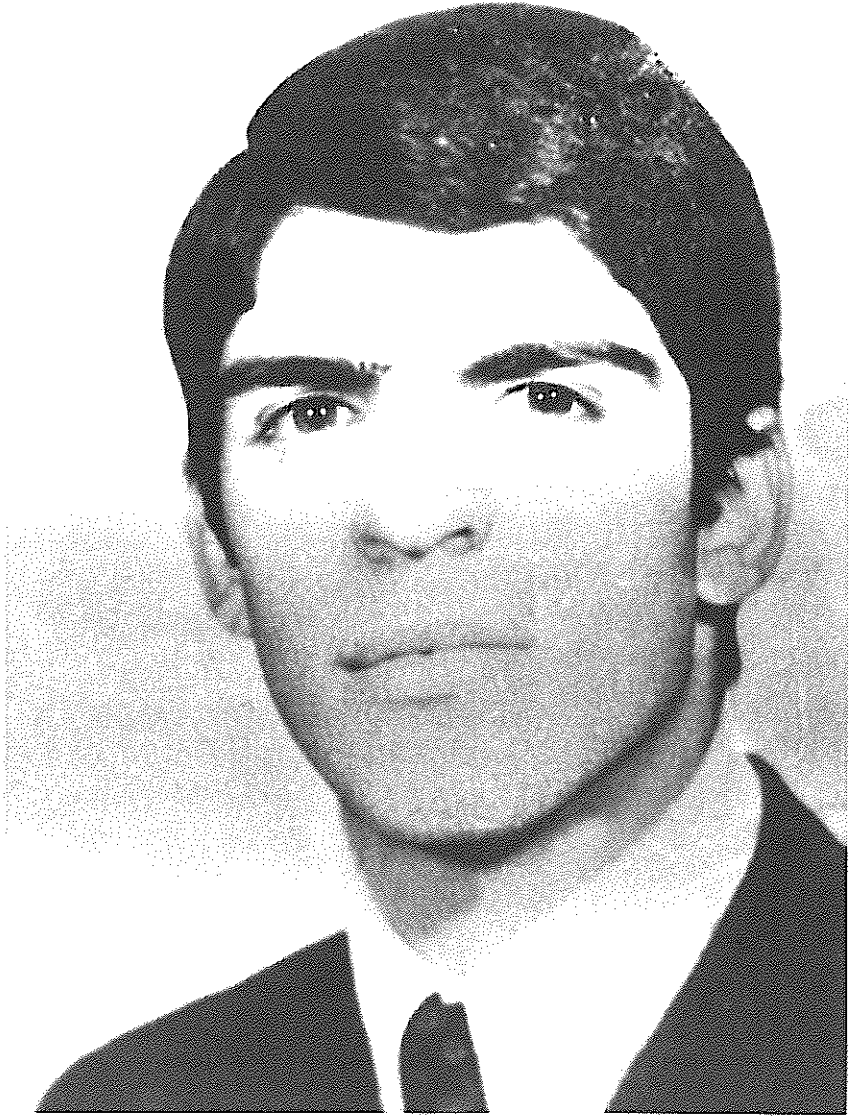
افسانه اسلامی، که از اعضای «اتحاد کمونیست‌ها» بود و به کمک همان قاچاقچی همراه شوهرش از مرز خارج می‌شد نیز در آن اتوموبیل بود و او نیز در نتیجه تصادف، کشته شد. افسانه حامله بود و او و بهرام هر دو به طور اتفاقی، بدون اینکه از این سفر مشترک آگاه باشند، همسفر یکدیگر در خروج از ایران شده بودند.

افسانه نیز از فعالان سازمان دانشجویان ایرانی در کالیفرنیا بود. گویی سرنوشت بر آن بود که بهرام و افسانه در يك نقطه از خاک وطن، کنار هم بمیرند. آنان که روزگاری در يك انجمن دانشجویی با سیاست آشنا شده بودند، با هزار و يك امید برای رهایی مردم از چنگال بی‌عدالتی‌ها مبارزه کرده بودند. آنان شاهد سیطره حکومت خون‌آشام فقها شدند که در سراسر خاک ماتمزه وطن حمام خون به پا کردند. آنان در راه خروج از میهن، در تصادفی جان باختند و آمال و آرزوهای تباه شده را به سینه خاک بردند.

از بهرام هنگام مرگ، فرزندی به نام نیما باقی ماند که دو سال پیش نداشت، بهرام در بسیاری از نوشته‌هایش از روزگاری می‌نوشت که در آن مردم نیکبخت بودند و کسی دیگر به اجبار آرزوی دیدن فرزند را به دل نداشت. همه از قید استبداد سیاسی و نیاز اقتصادی رها بودند. بهرام به این مردم عشق عمیقی داشت و همین عشقش بود که او را در پیکار خستگی‌ناپذیرش در راه رهایی میهن قوت و امید می‌بخشید.

شهریار راضی

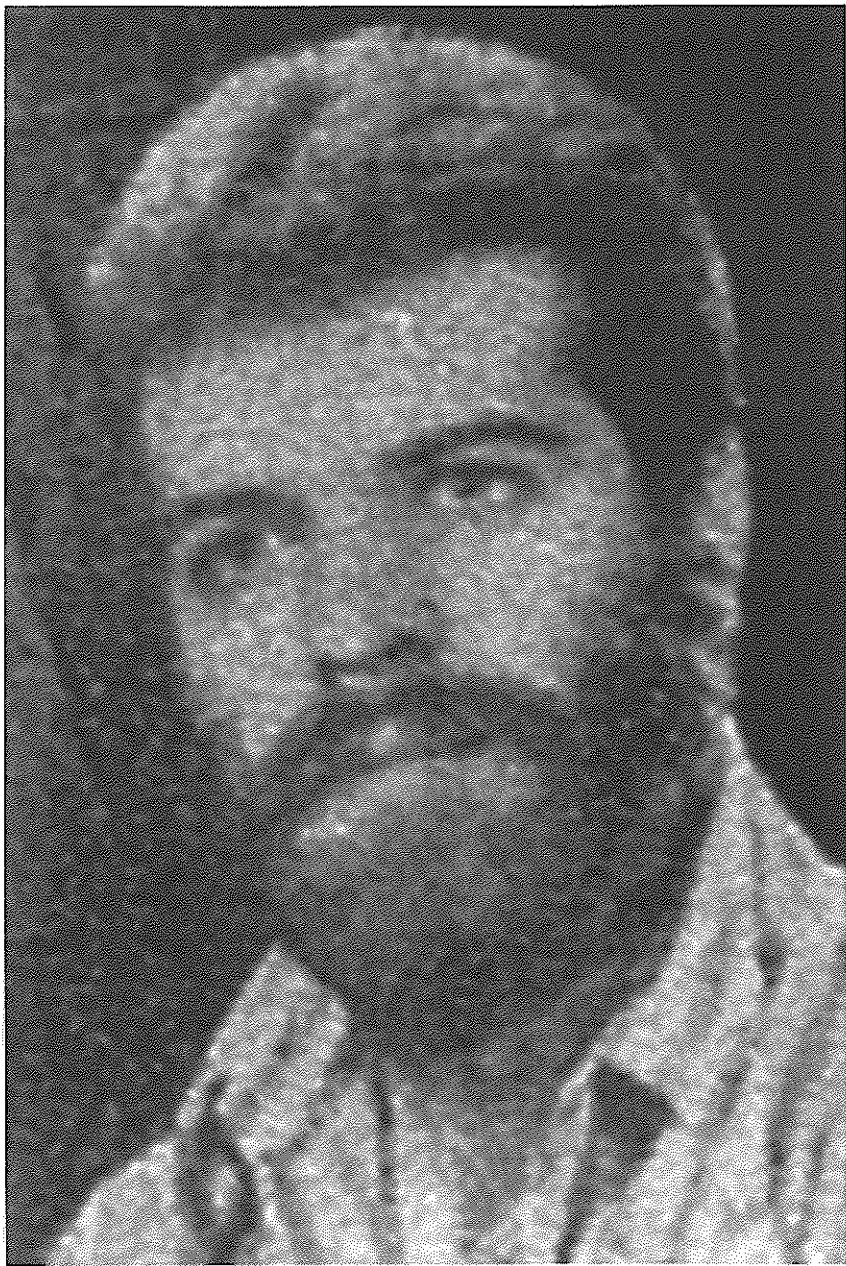
شهریار راضی در سال ۱۳۳۸ در خانواده‌ای کارگری در تهران به دنیا آمد. در سال ۱۳۵۷ در سن ۱۹ سالگی به سازمان جوانان سازمان انقلابی پیوست. در سال ۱۳۶۰ به کردستان رفت. در سال ۱۳۶۴ در تهران دستگیر شد و در شهریور سال ۱۳۶۷ به همراه صدها تن از مبارزین در زندان اوین به جوخه اعدام سپرده شد و اعدام گردید. یادش گرامی باد.



■ مهرداد رمضانپور

مهرداد رمضانی پور

مهرداد رمضانی پور در سال ۱۳۳۱ در خانواده‌ای از طبقه متوسط در تهران به دنیا آمد. در دوران دبیرستان به مسائل سیاسی علاقمند شد و برای تحصیل به آلمان و سپس به سوئد رفت. او در جریان ادامه فعالیت‌های سیاسی، نخست به کنفدراسیون جهانی و سپس به سازمان انقلابی پیوست. مهرداد فعّالانه در جریان فعالیت‌های حزب رنجبران شرکت کرد و در همین ارتباط مدتی به کردستان رفت. پس از آغاز حمله رژیم جمهوری اسلامی به حزب رنجبران بخش اعظم فعالیت‌های مهرداد در غرب کشور بود. یکی از وظایف او کمک به نقل و انتقال رفقای بود که جانشان در تهران به خطر افتاده بود. با شدت گرفتن سیاست سرکوب از سوی جمهوری اسلامی، شرایط فعالیت مهرداد هم دشوارتر می‌شد. اما او کماکان با روحیه‌ای بی‌پروا و سرشار از امید وظایف خود را انجام می‌داد. مهرداد رمضانی پور در جریان حمله رژیم جمهوری اسلامی به حزب در چهارم اسفندماه سال ۱۳۶۱ دستگیر شد. پس از شانزده ماه زندان و شکنجه، سرانجام در اوایل ۱۳۶۳ در زندان اوین به جوخه اعدام سپرده شد.



■ حسام روان

حسام روان

حسام روان در جریان تحصیل در دبیرستان به مسائل سیاسی علاقه‌مند شد و سپس برای ادامه تحصیل به آمریکا رفت و به کنفدراسیون جهانی پیوست. او هنگام شرکت در مبارزات دانشجویی با سازمان انقلابی و مسائل جنبش کارگری آشنا شد و به آن سازمان پیوست. در آستانه انقلاب به ایران بازگشت و با تشکیل حزب رنجبران، به عضویت حزب درآمد.

حسام برای آشنایی با زندگی کارگران و سازماندهی مبارزات آنان در کارخانه نساجی شیراز به کار پرداخت. در جریان حمله رژیم جمهوری اسلامی به حزب رنجبران، او که تحت تعقیب بود، موفق شد به کمک کارگران از چنگ پاسداران گریخته و تا مدتی به مبارزه مخفی خود ادامه دهد. در این فاصله او در بوشهر از طریق کار ساختمانی گذران زندگی می‌کرد.

هنگام تدارک مبارزه مسلحانه از جانب حزب رنجبران، وظیفه یافت تا به اردوی حزب در منطقه فیروزآباد شیراز برود و در جریان مبارزه مسلحانه قرار گیرد. او در جریان نبردهایی که میان عشایر فارس و نیروهای سپاه و ارتش جمهوری اسلامی درگیر بود، شرکت داشت. در جریان یکی از این نبردها موفق شد با آر، پی، چی، یکی از تانک‌های رژیم را از صحنه عملیات خارج کند و با این اقدام به پیروزی در نبردی که جریان داشت کمک بزرگی کرد. در آن نبرد، علیرغم برتری نظامی و تسلیحاتی رژیم، عشایر به کمک رفقای که از طرف حزب رنجبران در آن درگیری شرکت داشتند، به پیروزی نایل آمدند. در جریان همین نبرد، شاپوریان نماینده امام جمعه شیراز که برای تسلیم متنی خطاب به مبارزان عشایر به منطقه نبرد آمده بود، نیز دستگیر شد.

حسام که در جریان این درگیری زخمی شده بود، پس از چندی به تهران رفت و به چنگ مأموران رژیم افتاد و به زندان عادل‌آباد شیراز منتقل شد. کسانی که با او در آن زندان بودند از رشادتش و به ویژه از مقاومتی که در برابر شکنجه‌های رژیم از خود نشان می‌داد، سخن می‌گویند. حسام روان در هفتم دی‌ماه ۱۳۶۱ به دست دژخیمان جمهوری اسلامی اعدام شد.



■ بهمن رونقی

بهمن رونقی

بهمن در يك خانواده متوسط به دنیا آمد و پس از پایان دوران دبیرستان برای ادامه تحصیل به شهر توینگن آلمان رفت و از دانشگاه همان شهر در رشته اقتصاد دکترا گرفت. او در آلمان به کنفدراسیون جهانی دانشجویان پیوست و در جریان مبارزه دانشجویی با سازمان انقلابی آشنا شد و به عضویت آن تشکیلات درآمد. مدتی نیز در کارهای فنی نشریات سازمان در آلمان درگیر بود و در پیشبرد فعالیت‌های دانشجویی سازمان در شهر توینگن آلمان نقش داشت. در آستانه انقلاب به ایران بازگشت و در جریان حمله جمهوری اسلامی به حزب رنجبران دستگیر و زندانی شد. بهمین از نظر سیاسی و تئوریک بسیار توانا و بر اعتقاداتش عمیقاً استوار بود. در ایران علاوه بر فعالیت‌های تشکیلاتی که به او محول شده بود، در هر فرصتی که به دست می‌آورد، برای تهیه و تدوین يك لغتنامه آلمانی-فارسی تلاش کرد. بالأخره لغتنامه را به اتمام رساند. اما بازداشتش توسط مقامات جمهوری اسلامی چاپ این مجموعه را نامیسر کرد. علت دستگیری‌اش فعالیت‌های او در بخش جبهه واحد حزب بود که عدالت نام داشت.

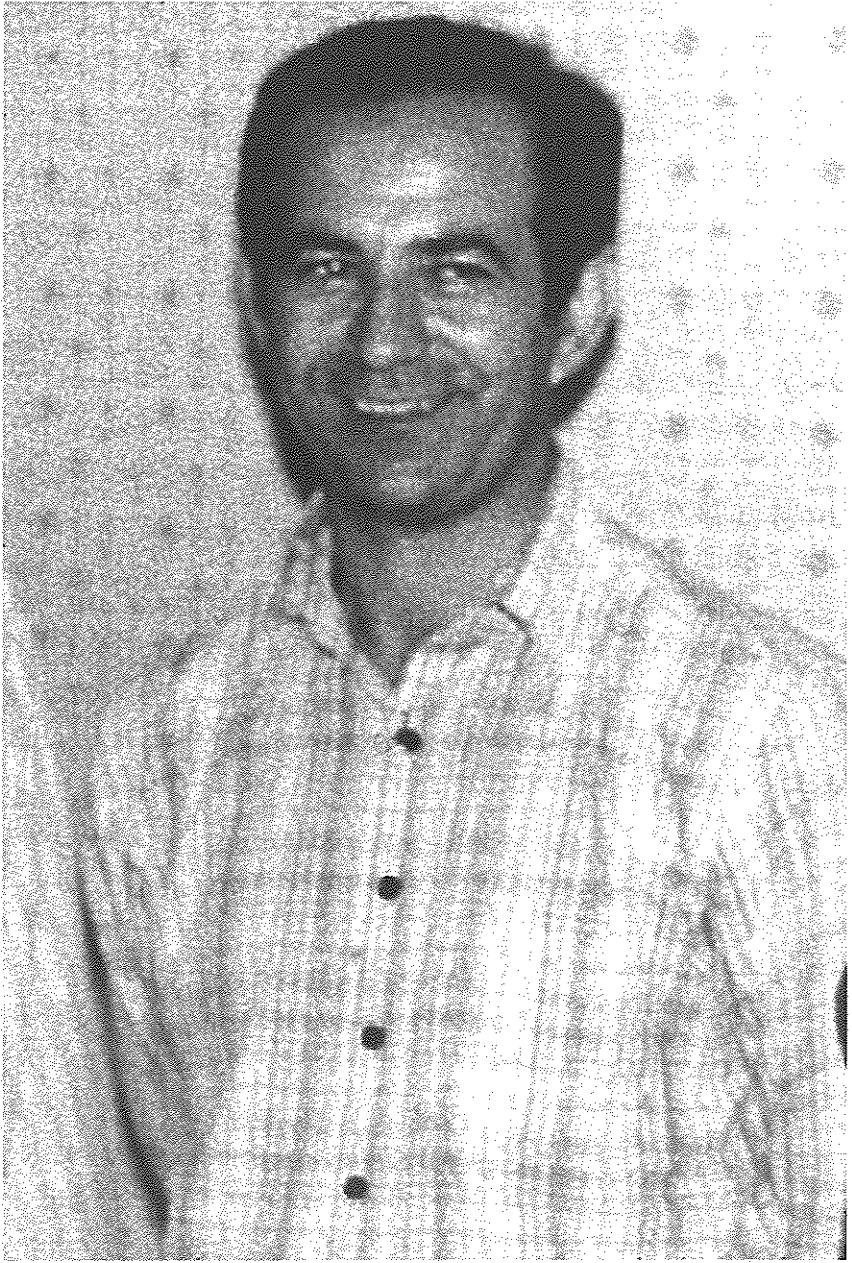
خانواده بهمین برای آزادی او از زندان به رشوه متوسل شدند و با یکی از روحانیون قدرتمند آن زمان تماس گرفتند. او وعده کرد که آزادی بهمین را به يك شرط تأمین خواهد کرد. او از بهمین خواست ندامت‌نامه بنویسد و از گذشته خود اظهار پشیمانی کند. اما بهمین حاضر به این کار نشد. نمی‌خواست آزادی‌اش را به بهای واگذاشتن اندیشه‌هایش بخرد و هم زمان با اعدام‌های دسته جمعی سال ۶۷ در زندان گوه‌رشاد، استوار و سریلند اعدام شد.

نیما پرورش در کتاب خود تاریخ اعدام بهمین را در نهم شهریور ماه ۱۳۶۷ در

زندان گوهردشت اعلام می‌کند.*

دکتر رضا غفاری نیز در خاطرات خود از زندان در مورد بهمن چنین می‌نویسد:
از رفقای مقاوم دیگری که در بند ۱ گوهردشت در فاصله سالهای ۶۶ تا ۶۷ در
حرکت‌های اعتراضی نقش فعالی داشتند، رفیقی به نام بهمن رونقی بود که متعلق
به حزب رنجبران بود و در جریان اعدام‌ها، با دفاع نظری از مارکسیسم و مخالفت
با جمهوری اسلامی، در مقابل تریبون مرگ اعدام گردید. یادش گرامی باد.**

* پرورش، نیما. نبردی نابرابر. گزارشی از هفت سال زندان، انتشارات اندیشه و بیکار، چاپ اول ۱۳۷۴
** غفاری، رضا. خاطرات يك زندانی از زندان‌های جمهوری اسلامی، ۱۳۷۸، چاپ دوم ۱۳۷۸، صفحه ۲۴۹



■ بهمن ریاحی صبری

بهمن ریاحی صبری

بهمن در سال ۱۳۲۴ در شهرستان شهرگرد، در چهارمحل بختیاری متولد شد. فرزند بزرگ خانواده بود. خانواده مادری اش از ایل قشقایی و تبار پدرش لر بودند. تحصیلات دبستانی را در شهرگرد و دبیرستان را در اصفهان گذراند. در سال ۱۳۴۱ دیپلم گرفت و در کنکور سراسری دانشگاه شرکت کرد و در دانشگاه پزشکی تهران به تحصیل پرداخت. اما به علت فعالیت سیاسی در سال ۱۳۴۳ از دانشگاه اخراج شد و اجباراً برای ادامه تحصیل راهی ترکیه گشت. ابتدا در آنکارا و استانبول در دانشکده فیزیک به تحصیل پرداخت، اما آنجا نیز به علت فعالیت سیاسی از طرف پلیس تحت فشار قرار گرفت و ناچار دوباره، بار سفر بست و در سال ۱۹۶۸ به ایتالیا رفت. او در سال ۱۹۷۰ در دانشگاه رم تحصیلاتش را ادامه داد. همان سال جهت گرفتن گذرنامه به سفارت شاهنشاهی رجوع کرد اما مسئولان سفارت از تمدید گذرنامه او امتناع کردند و او مجبور شد به صورت نیمه مخفی در رم زندگی کند. از این رو تحصیل در دانشگاه رم برایش ناممکن شد. بالأخره در سال ۱۹۷۷ در دانشگاه معماری ناپل ثبت نام کرد و تحصیلاتش را همانجا ادامه داد.

بهمن در سال ۱۹۶۸ در رم وارد صفوف کنفدراسیون شد و بلافاصله به سازمان انقلابی پیوست.

به فداکاری، صمیمیت و پشتکار شهرت داشت و همیشه لبخندی بر لبانش بود و همه این سجایا سبب شد که در میان دوستانش از محبوبیتی ویژه برخوردار گشت. او در اوایل سال ۱۳۵۸، با فراخوان سازمان انقلابی به ایران رفت و در شهرگرد، در صفوف سازمان به فعالیت پرداخت. پس از تشکیل حزب رنجبران نیز به عضویت آن حزب درآمد و در تشکیل گروه مسلح حزب در فارس نقش برجسته‌ای داشت. ایرج کشکولی که مسئول نظامی حزب در فارس بود در باره بهمن می‌گوید:

در گروه مسلح حزب رنجبران در منطقه قشقایی در استان فارس شرکت

داشت و از سال ۱۳۶۰ به علت پیگرد پلیسی به زندگی مخفی روی آورد. او از آغاز ورود به منطقه، به عنوان یکی از سران ایل بختیاری معروف شده بود. رفیق بهمن که به اسم مستعار ارسلان نامیده می‌شد، به خاطر شخصیت برجسته‌ای که داشت مورد احترام همگان بود. به خصوص شخص ناصرخان قشقایی برای او احترام زیادی قائل بود. بهمن به طور فعال در درگیری‌های مسلحانه‌ای که حزب با پاسداران رژیم داشت شرکت داشت و به گرگ شب مشهور شده بود.

پس از پایان اردوی قشقایی، حزب نیز تصمیم گرفت رفقا را به شهرها بفرستد. رفیق ارسلان (بهمن) به اصفهان برگشت و آنجا به وسیله شخصی به نام قیصرآقا دره‌شوری که عامل مخفی رژیم در اردوی خان‌های قشقایی بود شناسایی شد و همین مساله به بازداشتش انجامید. بهمن پس از شکنجه‌های زیاد اعدام شد. او تا آخرین لحظه حیاتش در زیر شکنجه مقاومت کرد.

هنگامی که خانواده‌اش جنازه او را گرفتند. دست‌هایش شکسته و پشت نشیمنگاهش با دستگاه برقی سوزانده شده بود. بهمن در قبرستان شهرگرد به خاک سپرده شد.

بهمن سنگ صبور همه بود. صمیمیت و انسانیت، همراه با تلاش و مبارزه برای آزادی و عدالت اجتماعی خصلت برجسته او بود. یادش گرامی باد.

فریدون رئیسی

فریدون رئیسی از جمله مبارزانی بود که در ایران به سازمان انقلابی پیوست. در مبارزات کارگری شرکت داشت و توسط پرویز واعظزاده با خطمشی سازمان آشنا شد و سپس برای طی کردن يك دوره تعلیماتی کوتاه به آمریکا سفر کرد. گرچه با نظریه‌های مارکسیستی چندان آشنا نبود، اما از راه عمل و مبارزه به کمونیستی آگاه و مبارز بدل شده بود. برخورد قاطع و ساده و صمیمانه او با مسائل عملی و سیاسی برای اعضای سازمان در آمریکا که با او در تماس بودند سرمشقی شد.

فریدون در بازگشت به ایران به فعالیت گسترده‌ای در میان کارگران دست زد و در جریان این فعالیت‌ها توانست در میان کارگران پایه توده‌ای وسیعی برای خود کسب کند. او در جلب کارگران به سازمان انقلابی نیز نقشی فعال بازی کرد. به علاوه موفق شد تظاهرات کارگری مهمی را در کارخانه چوکا در نکا سازماندهی کند.

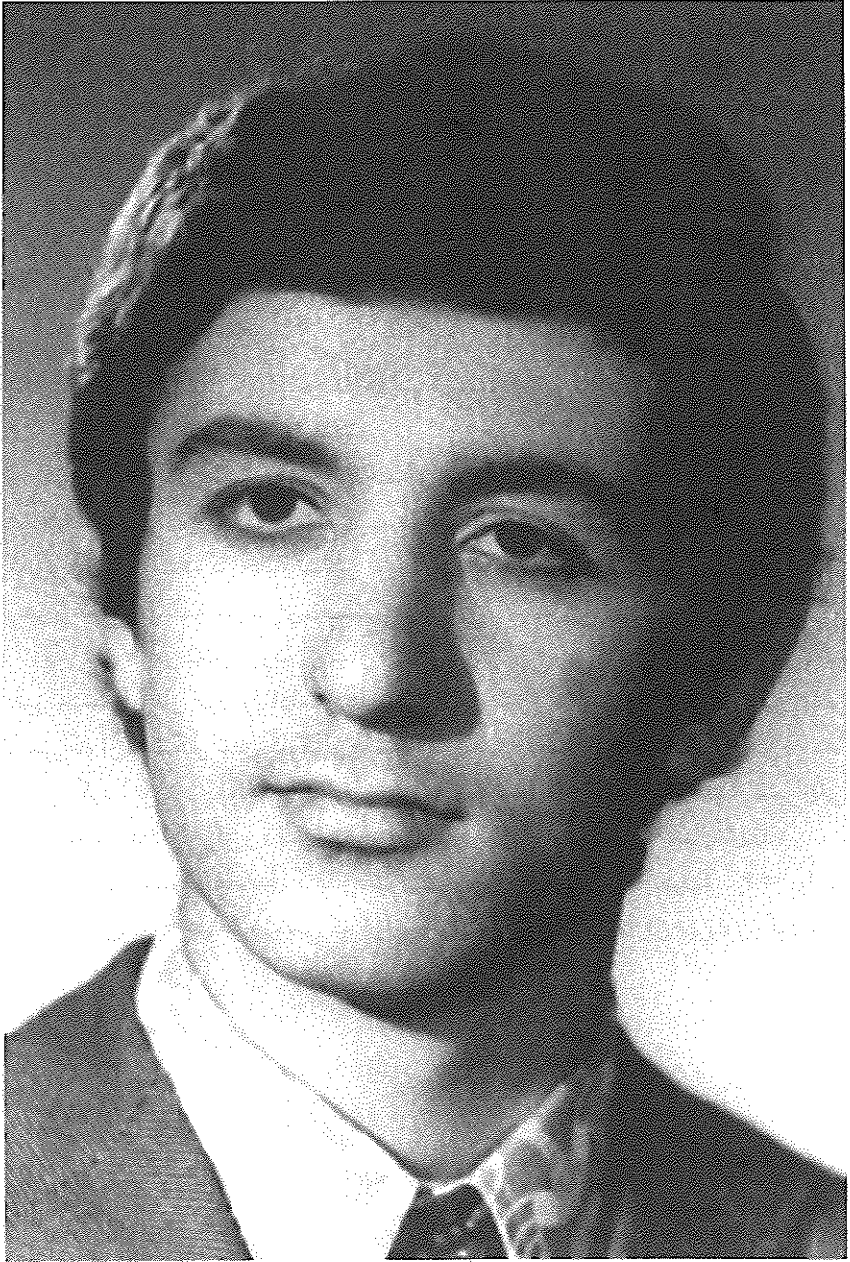
فریدون به عنوان یکی از مسئولین هیأت مؤسس کنفدراسیون کارگران ایران انتخاب شد. این تشکیلات توسط سازمان انقلابی با کمک تعدادی از کارگرانی که سابقه مبارزات درخشان سندیکایی در دهه ۱۳۴۰ داشتند تأسیس شد. اساسنامه کنفدراسیون کارگران ایران عمدتاً توسط فریدون رئیسی نوشته شده بود. از مسائل صنفی کارگران دفاع می‌کرد و در عین حال در چهارچوب خط مشی سازمان انقلابی بود. به استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی و به ویژه رفاه زحمتکشان تأکید خاصی داشت. رئوس اصلی و عمده آن عبارت بود از: رفع ستم از توده‌های زحمتکش، (ملی، جنسی، مذهبی، قومی، سیاسی)، حق اعتصاب، حق تشکل، ایجاد شوراهای در کارخانه‌ها، حق کار، از بین بردن بیکاری، تهیه قانون کار با شرکت وسیع نمایندگان واقعی کارگران، هشت ساعت کار در روز و چهل ساعت در هفته، سی ساعت کار در هفته برای کارهای سنگین زنان و نوجوانان کمتر از هجده سال، از بین بردن اضافه کاری از طریق پرداخت حقوقی کافی به کارگران، مخالفت با کار کودکان

کمتر از چهارده سال، مرخصی سالانه به طور معمول سی روز و برای کارهای سنگین بیشتر (بدون محاسبه روزهای تعطیل رسمی در عرض سال)، ممنوعیت اخراج کارگران بدون توافق نمایندگان واقعی کارگران، تعیین حداقل دستمزد با توجه به قیمت ارزاق عمومی و نرخ تورم و رسیدگی به آن هر سه ماه یک بار، پرداخت حق اولاد تا چهار فرزند، حق مسکن، حق خواربار، ایاب و ذهاب، ناهار مجانی و سابقه خدمت، تأمین شرایط عادلانه مادی برای زحمتکشان بازنشسته، بهداشت و درمان رایگان، ایجاد امکانات ورزشی مجانی، آموزش و پرورش ابتدائی اجباری و رایگان و آموزش متوسطه رایگان برای زحمتکشان، تعلیمات حرفه‌ای و سوادآموزی. به علاوه، نشریه کارگران ایران توسط هیأت مؤسسين این کنفدراسیون منتشر می‌شد. از این نشریه ده شماره انتشار یافت.

دیری نپایید که تعداد قابل ملاحظه‌ای از سندیکاها به عضویت این تشکیلات درآمدند. مرکز فعالیت این تشکیلات در مازندران بود و با کارگران و اتحادیه‌های کارگری در هشتاد کارخانه تماس فشرده داشت. فریدون همچنین به عنوان عضو رهبری کمیته منطقه مازندران، مسئولیت تشکل کارگران را پیش می‌برد.

با آغاز سرکوب‌های رژیم از بهار ۱۳۵۹ به بعد، هیأت مؤسس دیگر نتوانست به طور متشکل کار خود را ادامه دهد. رژیم ضد کارگری جمهوری اسلامی به خاطر ترسی که از متشکل شدن کارگران داشت، با ایجاد انجمن‌های اسلامی در کارخانه‌ها تلاش کرد تا از فعالیت دیگر تشکل‌های کارگری جلوگیری کند. شوراهای کارخانه‌ها، خانه کارگر و دفتر مؤسس کنفدراسیون کارگری همه اشغال شدند.

فریدون رئیسی، مسئول کنفدراسیون کارگران در شمال در تیرماه ۱۳۶۰ را به اتهام عضویت در هیأت مؤسس کنفدراسیون کارگری در مازنداران تیرباران کردند.



■ ماهان سجادی

ماهان سجادی

ماهان سجادی در ۱۷ مهرماه ۱۳۳۶ به دنیا آمد. از همان دوران تحصیل در دبیرستان به مبارزه سیاسی کشیده شد. سپس برای ادامه تحصیل به انگلستان رفت و چون بسیاری از دانشجویان ایرانی در آن سالها، در جریان مبارزه سیاسی در خارج از کشور به کنفدراسیون دانشجویان پیوست و پس از چندی به عضویت سازمان انقلابی در آمد.

در آستانه پیروزی انقلاب بهمن، ماهان با سری پر شور و روحی رزمنده و حساس به ایران بازگشت و با تشکیل حزب رنجبران به مبارزه خود در صفوف آن حزب ادامه داد. هنگامی که حزب سیاست مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را پیش گرفت، ماهان آمادگی خود را برای شرکت در این مبارزه اعلام کرد و به این منظور به گروگان رفت. پس از مدتی، در جریان یک درگیری نظامی با مأموران رژیم جمهوری اسلامی در جنگل‌های شمال به دست عمال رژیم افتاد و در بیستم آذرماه ۱۳۶۰ تیرباران شد.